

مشاهدات مقدماتی از تام کنیون

پیش از خواندن متن، می خواهم اندک پیشنهادی به شما بکنم، نوعی ملاحظات فکری اگر مایل باشید .

همان توصیه ای را برای شما دارم که به کسانی که در جلسات و کارگاه های من شرکت می کنند می گویم : همیشه یک "جعبه ی خیالی" در کنار خود داشته باشید . اگر آنچه که من می گویم برایتان معنی و مفهومی ندارد، و یا نگاه شما را به واقعیت برهم می ریزد، آن را خیلی ساده به درون جعبه بیاندازید . هرگز آنچه را که دیگران ادعا می کنند، بدون اینکه آن را با تجربه های زندگی خود بررسی کنید، و با منطق خود حس و درک نمایید، و از همه مهم تر با ارزش های شخصی خود بسنجید، به عنوان حقیقت قبول نکنید و نپذیرید .

قورت دادن و پذیرفتن ایده ها، بدون جویدن و هضم کردن آنها، می تواند منجر به نوعی سوء هاضمه ی روحی و ذهنی شود، و برای این نوع بیماری، قرص و درمانی سریع وجود ندارد .

افرادی هستند که عقیده دارند باید منطق و تفکر عقلانی را هنگام ورود به حوزه ی تجربه های معنوی کنار گذاشت - که باید کاملا و تماما تسلیم ایمان و باور شد، و اجازه نداد که تعقل وارد صحنه شود . شخصا فکر می کنم این نوع تفکر خطرناک است. برای اینکه در راه روشنایی معنوی به گمراهی نرویم، نیاز به تمامیت هوش و شعور خود را داریم . این نور حقیقی خودآگاهیست که ما جستجو می کنیم، و نه یک درخشش و روشنایی کاذب از امیال وافسانه های شخصی . در این ملاحظه، منطق و تفکر عقلانی بر ضد اطلاعات دریافت شده از طریق کانال و ارتباطات معنوی نمی باشند، بلکه آنها باران مسلم و اصولی این معقوله می باشند .

در مورد آگاهی در ابعاد برتر

اگر بخواهم به طور عمده، اساس پیام هاتورها را در یک جمله خلاصه کنم، اینچنین بیان می کنم :

در وجود انسانی، ما به ابعاد دیگری از آگاهی دسترسی داریم . این "میان ابعادی بودن" interdimensionality بخشی از وجود فطری و ذاتی ماست، اما چیز است که باید رشد و توسعه یابد .

اما منظور من دقیقا از "میان ابعادی بودن" interdimensionality چیست؟ برای توضیح این موضوع بیاید از زوایای مختلف آن را بررسی کنیم .

در حالیکه شما این متن را می خوانید، یا می شنوید، مرکز زبان در مغز شما شروع به درک یک "اطلاعات وروری" را می کند که به آن انگلیسی می گوئیم . همزمان نیز ممکن است شما در حال شنیدن صدایی از بیرون باشید - مثلا صدای بوق یا یک حیوان . همزمان نیز ممکن است تنفس خود را لمس کنید . تمامی این اتفاقات - خواندن متن، شنیدن صدا، و نفس کشیدن - ابعادی از آگاهی هستند .

شما با جابجا کردن توجه خود روی هر کدام از اینها، می توانید به هر کدام از این ابعاد مختلف آگاهی واقف گردید . این توجه شما بر روی اتفاقات است که آنها را تبدیل به آگاهی می کند . اگر شما توجه نکنید، متوجه چیزهایی که اتفاق می افتند نمی شوید . به عنوان مثال، اگر کاملا درگیر این مقاله باشید ممکن است تنفستان و صدای بیرون را در نیابید .

اینها مستقل از آگاهی شما، نسبت به آنها، در حال وقوع هستند . لیکن در بینش شما، همانند این است که هرگز رخ نداده اند. دنیای بصیرت درونی ما، ابعاد و دنیاهای بسیار زیادی دارد.

بیشتر آنها اقلب اوقات برایمان غیر قابل دسترسی هستند، زیرا که - کاملا صادقانه - ما تربیت شده ایم که روی دامنه ی کوچکی از پهنای تجربه های درونی خود تمرکز کنیم و به آنها بها دهیم، و مشخصا روی جوانبی که ما را برای جامعه مفیدتر و سود مند تر می سازند. در حالی که این وضعیت های عملی ذهنی بدون شک م هم و به درد خور می باشند، اما تنها وضعیتهایی نیستند که به روی ما باز می باشند .

برای اینکه شما تجربه ی بصیرت و فهم دنیاهای درونی را داشته باشید، باید فعالیت های درونی ذهن خود را از طریق مراقبه و یا دیگر روش ها تغییر دهید . در اینصورت قابلیت تجربه ی مستقیم این دنیا ها و پدیده های جالب و شگفت انگیزی که به طبع آن در درونتان رخ می دهد را خواهید داشت . لیکن تا زمانی که خودتان تجربه ی مستقیم اینها را نداشته باشید، به نظر می رسد که آنها وجود ندارند، چرا که آنها خارج از دامنه ی دیدگاه و درک شما هستند .

قابلیت دسترسی به این ابعاد بالاتر و دنیاهای خلاق از طریق درون خودمان، اگر چه موضوعی نسبتا معنویست، اما استفاده های کاملا کاربردی منحصر به فردی را نیز فراهم می سازد . یکی از این استفاده ها دسترسی به بصیرت و راه حل های خلاق و جدید برای مشکلات است، که روش های معمول فکر کردن و مشاهده ی روزمره پاسخگوی آنها نیست .

تاریخ علم سرشار از موفقیت ها و مشاهدات جدید است، که به دلیل حالت های ذهنی غیر معمول و غیر مرسوم حاصل شده اند . اجازه دهید من تخصصی تر توضیح دهم که درباره ی چه چیزی صحبت می کنم .

علم معمولا اوج عقل و منطق انسانیت . روش های علمی مبتنی بر مشاهدات استدلالی و راه حل های منطقی مشکلات هستند . اما کسانی که در رابطه با کارهای علمی می باشند - خود دانشمندان - شخصا گفته اند که خیلی اوقات در هنگام مواجهه با مسائل و تنگنا های علمی، راه حلها از طریق ابزارهای کاملا غیر منطقی به ذهنشان خطور کرده اند . به عنوان مثال شیمیدان آلمانی "ککوله" Kekule که ساختار مولکولی بنزین را کشف کرد، پیوسته با این مسئله که باعث مشغولیت ذهنی دائمی او می بود مواجه بود، اما بدون هیچ نتیجه . سپس یک شب وی خواب می بیند که یک مار دم خود را می بلعد . هنگامی که بیدار می شود، متوجه می شود که ساختار بنزین اینگونه است . پس از تبدیل مشاهده ی خود به زبان ریاضی، او توانست ثابت کند که آن رویای شبانه صحیح بوده است . یکی از موارد جالب در مورد تصویر رویای ککوله این است که نشانه ای از شیمی کلاسیک را در بر دارد که "اوروبوروس" Uroboros نام دارد . این عنصر نمادین تصویر ماریست که دم خود را می بلعد - همانگونه که ککوله آن را به خواب دید .

بنابراین، وقتی که ما به ابعاد دیگری از آگاهی خود وارد می شویم، اطلاعات بسیاری بر ما آشکار می شوند. فیزیکدان معروف آلبرت انیشتین **Albert Einstein** گفته است که اصول نسبیت عمومی **General Relativity** را از طریق یک سری خیالپردازی کشف کرده است. وی یک بار نیز گفته است که مسائل را نمی توان در سطح خودشان حل کرد، بلکه برای حل آنها باید به سطحی بالاتر از خودشان پای گذاشت.

موضوع حضور ابعاد مختلف، توجه فیزیکدان ها و ریاضیدان ها و همچنین متافیزیکدان ها را برای مدت های مدیدی به خود جلب کرده است. اولین ملاحظه در مورد ابعاد متعدد این است که از چه دیدگاهی به این ابعاد نظر می افکنیم. به عنوان مثال، فیزیکدان ها با دید متفاوتی از ریاضیدان ها این ابعاد را در نظر می گیرند. هاتور ها نیز دیدگاه متفاوت و منحصر به فرد خاص خود را به مفهوم ابعاد متعدد، خصوصا ابعاد مختلف آگاهی، دارند. نگاه آنها این است که ابعاد بالاتر آگاهی ما می توانند بر روی آنچه که ما آن را به عنوان واقعیت مادی می شناسیم تاثیر گذار باشند و هستند.

سرزمین مسطح Flatland، جایی که ما در آن زندگی می کنیم

وقتی من دوره های کارگاه هاتورها را برپا و هدایت می کنم، افراد آنها را مستقیما از طریق توجه و دیدگاه درونی خود تجربه می کنند. قبل از شروع، یک مقدار درباره ی مفهوم ابعاد دیگر آگاهی توضیح می دهم، پیش از اینکه برای اولین بار افراد حاضر با این موجودات روبرو شوند. برای این منظور، معمولا با توضیح مختصری برگرفته از کتابی جذاب به نام "سرزمین مسطح" که در سال ۱۸۸۴ توسط نویسنده ی پر کنایه ی ویکتورین **victorian** "ادوین ابوت" **Edwin Abbott** نوشته شده است آغاز می کنم. این کتاب را در بحث خود می آورم، چرا که در آن وی تضاد میان ابعادی را واضحا نشان می دهد. او عدم توانایی شناخت و درک را در موجوداتی که در یک بعد خاص زندگی می کنند، از ابعاد بالاتر از بعد خود را به روشنی توضیح می دهد.

در اینجا خلاصه ای از آن شرح داده شده :

روزی روزگاری، سرزمینی خیالی بود به نام سرزمین مسطح. در آن فقط ۲ بعد وجود داشت: طول و عرض. کسانی که در آن زندگی می کردند "سرزمین مسطحی ها" بودند. هیچکس در آن سرزمین هرگز شیئی سه بعدی را ندیده بود، چراکه ... خوب... آنجا سرزمین مسطح بود. روزی یک گوی، یک توپ، وارد این سرزمین شد. در اولین برخورد، تنها یک نقطه در دنیای آنها نمایان گشت. سپس کم کم نقطه بزرگتر شد تا تبدیل به یک دایره ی کوچک شد. سپس به تدریج دایره بزرگتر و بزرگتر شد. در یک لحظه دایره بسیار بزرگ شد، بزرگترینی که تا آن هنگام شده بود. آن لحظه طبیعتا برابر بود با زمانی که بزرگترین محیط گوی از درون سرزمین مسطح عبور می کرد. سپس بدون هیچ دلیل واضحی، دایره شروع به کوچکتر شدن کرد، تا جایی که دوباره یک نقطه شد، و این نقطه هم ناپدید گشت.

نظرات زیادی درباره ی آن اتفاق عجیب مطرح شد، ولی در واقع هیچ کس در سرزمین مسطح نمی دانست که چه اتفاقی افتاده بود. سرزمین مسطحی ها نمی توانستند به راحتی چیزی مثل یک کره را تصور کنند، زیرا که آنها چیزی را خارج از منبع دنیای دو بعدی خود نمی توانستند متصور شوند.

من گمان می کنم ما نیز همینگونه هستیم . ما در جهان هر روزه ی سه بعدی خود زندگی می کنیم با تصور اینکه هر آنچه ممکن است در ابعاد این جهان وجود دارد . اگر زمان بعد چهارم باشد، که بعضی نظریه ها آنرا مطرح می کنند (البته نه همه)، اقلب ما حدودا درک خوبی از این بعد نیز داریم . تا جایی که می توانیم زمان را دریابیم، و سر وقت در جلسات و قرارهای ملاقات خود حاضر شویم، که برای اکثریت ما این تمام چیزی می باشد که برایمان اهمیت دارد .

تضاد زمان

اما زاویه های دیگر ی نسبت به مفهوم زمان وجود دارد . نگاه مکانیکی مدرن ما به زمان فقط یک نگرش می باشد . اگر فرای زمان رویم و نگرش خود را کاملا تغییر دهیم، و یا اصلا از مشاهده ی آن باز ایستیم (مثلا هنگام مراقبه و تمرینات درونی)، همه چیز بسیار جذاب تر و جالب تر می شود . حقیقتا وقتی از پیرامون ردپای زمان دست می کشیم (از طریق مراقبه و غیره)، به راحتی پا به عرصه ی تجربه ی حقایق انسانی دیگری می گذاریم . این مراحل غیر معمول جسمی و ذهنی، پیوسته توسط یوگی ها و صوفیان و دیگر روش بنیان شرح داده شده اند .

توضیحات آنان در مورد رویارویی و مواجه شدنشان با دنیاهای نور و موجودات ماوراء و روحی، مسلما از فیلتر های فرهنگی زمان خود ایشان عبور کرده و مطرح شده اند . بنابراین، زبان رمزگونه ی تفکرات مسیحی، در ظاهر با بیانات خویشاوندان یهودی و اسلامی اش متفاوت است . و مطمئنا این گفته ها نیز با مشابه آسیایی خود حتی بیشتر متفاوت هستند - مثل گفته های هندوها، یوگی های بودائی، کیمیاگران تائوئی چینی، و بومی های شامان در سرتاسر دنیا .

اما در نهان این سطح ظاهرا متفاوت، تشابهات عمیقی میان آنها وجود دارد .

تشابهاتی که در موردشان صحبت می کنم ارتباطی با باورها، پیشینه های معنوی، یا تعصبات مذهبی و اعتقادی ندارد . در واقع بسیاری از این سنن معنوی در بخش های پایه ای متعصب خود کاملا بلهم در تضاد هستند . لیکن علی رغم این تفاوت ها، یک سری عرف مشابه در روش های همگی آنها - یوگی ها، عرفا، و شامان ها - برای ورود به دیارهای ماورا وجود دارد . و نیز در تمامی این مکاتب، تغییرات و دگرونی های حاصل شده نسبت به مفهوم زمان در مرکزیت آنها قرار دارد، فارغ از اینکه آنها از طریق مراقبه، نمازهای عمیق، طبل زدن، مناجات، یا آهنگ خواندن به این نتایج رسیده باشند .

در واقع، ما از نقطه نظر فیزیولوژی عصبی مدرن می توانیم بگوئیم این از طریق نوسان در درک زمان (به همراه تغییرات همگام آن در وضعیت مغز) است که یوگی ها، عرفا، و شامان ها آن چیزی را که به عنوان حضور الهی، خود برتر، و روح تائو مطرح می کنند (که بر پایه ی قابلیت ذهنی و فکری و فلسفی ایشان است) مشاهده می کنند . به عبارتی دیگر، تجربه های مذهبی و عرفانی (از دیدگاه نورولوژی اعصاب) مبتنی بر تغییرات مشخصی در فرآیند مغز اتفاق می افتد .

لطفا توجه کنید که ادعای من این نیست که تجربه های عرفانی فقط محدود به حاصل نتایج تغییرات فیزیکی در مغز هستند . لیکن گفته ی من این است که این تجربیات کاملا همگام با اتفاقات مشابهی در سیستم اعصاب رخ می دهند . شاید برای بعضی این موضوع شریبه به کشیدن مو از ماست باشد . اما برای آن دسته از ما که به دنبال نگاه علمی به وضعیت عرفانی و ذهنی می باشیم، این بسیار مهم و اساسیست که تا جایی که ممکن است دقیق و باریک بین باشیم .

من اعتقاد راسخ دارم که دنیاهاى لطيف و نورانى موجود ما، حقايق و قابليت ها و امكانات ارزشمند انساني و وجودى بسيارى را به روى ما مى گشايند . اما فقط زمانى كه اينها از انواع تعصبات خالص گردند (چه تعصبات و باورهاى دينى و مذهبى، و چه محدوديت هاى فرهنگى).

روش هاىى كه توسط يوكى ها، عرفا، و كاهنان براى ايجاد وضعيت آگاهى گسترده و برتر بوجود آمده - روش هاىى كه منجر به تجربه هاى روحى و ماوراء مى شوند - مدت مديديست كه شخصا براى من بسيار جذاب بوده اند . من حتى كتابى در اين باره نوشته ام به اسم "وضعيت هاى مغز" Brain States ، كه نوعى مرجع مى باشد تا به خواننده نشان دهد چگونه وضعيت هاى تغيير آگاهى را در خود خلق كند - به عنوان ابزاري براى دسترسى هر چه بيشتر به قابليت هاى خلاق ذهنى.

از ديدگاه علم روان شناختى عصبى neuropsychology ، فرآيند " انتقال اطلاعات دگر بعدى " channeling تنها يكي ديگر از قابليت ها و تجلى هاى ذهن / مغز است - ولو اينكه يك تجلى غير معمول باشد . به عنوان يك روان كاو و كسى كه بيش از يك دهه درگير تحقيقات مغزى بوده است، به طور كلى من پروسه ي كانال اطلاعاتى را كلا يك نوع وسيله ي روحى شناخت وراى انساني فردى مى دانم transpersonal psycho-artifact . به اين معنى كه اطلاعات يا پيام هاىى كه از طريق اين كانال مخابره مى شوند، يك فعل و انفعال و تبادل داخلى بين روان فردى و ديدگاه وراى فردى كانال است .

فرآيند " انتقال اطلاعات دگر بعدى " channeling

هر كس كه از اين فرآيند استفاده مى كند و ارتباط مى گيرد، اين اتفاق را از طريق نوعى تغيير و دگرگونى در حالت آگاهى خود ايجاد مى كند . نتيجه، فارغ از روش مورد استفاده، اين است كه شخص وارد يك بعدى عميق از وضعيت آگاهى درونى متحول و خلسه مى گردد (internalized awareness (trance) . در دوره زمانى ارتباطى، شخص كماكن از نپوهى بودن معمول خود در اين دنيا به دور است و وابستگى او به اطرافش بسيار كم مى شود، كه اين شامل درك او از زمان نيز مى باشد. اين تغييرات نتيجه ي مستقيم نوسان در شرايط مغز اوست - مثل افزايش در فعاليت امواج آلفا alpha و تتا theta .

هر چقدر اين نوع وضعيت ارتباطى به نظر عجيب و غريب و بيگانه مى آيد، من بر اين باور هستم كه اين قابليت ذاتيست كه بيشتر افراد، اگر نگوئيم همه، از آن بهره مند هستند . موضوع فقط اين است كه ياد بگيريم چگونه داوطلبانه وضعيت ذهنمان را تغيير دهيم .

اما نکته ي ديگرى هم در پديده ي كانال وجود دارد، كه درك آن براى ما اساسيست. اين مورد "فيلتر ها" هستند. من شخصا فكر نمى كنم كه چيزى به عنوان يك كانال يا گذرگاه كاملا خالص و خالى وجود داشته باشد. ما مى توانيم به تجربه ي بودن يك كانال باز و شفاف نزديك شويم، و هر چه بيشتر عالى تر و تهى تر گرديم . اما آن موجوديت و يا اطلاعاتى كه از طريق يك كانال ارائه مى شود، به هر حال تحت تاثير خود شخص كانال قرار مى گيرد - خصوصا وضعيت احساسى و باورهاى ضمير ناخودآگاه و اعوجاج نادرست شخصى آن فرد .

این غیر قابل اجتناب بودن فیلتر شدن اطلاعات توسط شخص کانال، دلیلیست که در ابتدا به شما توصیه کردم که همیشه یک جعبه ی خیالی در کنار خود داشته باشید، تا اگر چیزی برای شما غیر قابل قبول بود، آن را درون جعبه بیاندازید و به عنوان حقیقت نپذیرید . تا آن را با منطق خود، با تجربه ی زندگی شخصی خود، و با ارزش های درونی خود بسنجید .

من بر این امید هستم که آنها از شما که پیام های هاتور ها را می خوانید نیز همین کار را بکنید . آنچه را که برای شما مفید است و کارآیی دارد به کار گیرید و بقیه را کنار گذارید . به عقیده ی من، یکی از بدترین چیزهایی که با این نوع از اطلاعات می تواند اتفاق بیفتد، بت ساختن از آن و بوجود آوردن نسل جدیدی از نوعی فرقه ی پرستش به دنبال آن است . به جای این کار، به سادگی به این پیام ها به عنوان زاویه و دیدگاه دیگری به دنیایمان بنگرید. فقط همین. اگر این اطلاعات به شما کمک کنند تا انسانهای بهتر و شادتری، با قابلیت های بیشتری در مواجهه با زندگی خود شوید، (که برای من بوده)، پس این اطلاعات کانال شده ارزش سعی و کوشش و استفاده از آنها را برای شما دارند .